در تاریخ ۱۲ دی ۱۴۰۲
اوامر

جلسه 48

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصهٔ بحث گذشته

محقق اصفهانی در تحلیل فرمایش آخوند فرمود ظاهر کلام ایشان مراد نیست و باید آن را بر تفسیری که ما می‌گوییم حمل کرد. گرچه مرحوم آخوند از ایجادیت انشاء سخن گفته است، لکن منظور ایشان این است که وجود انشائی قسمی از وجود لفظی است به این معنا که لفظ، نازل منزلهٔ معنا شده است. یک وجود است که اولاً و بالذات به لفظ نسبت داده می‌شود و ثانیاً و بالعرض به معنا. بنابراین معنای قید نفس الامر در تعریف آخوند همان حدّ الشی است. در اشکال به فرمایش محقق اصفهانی گفتیم که چنین مدعایی با ظاهر کلام آخوند منافات دارد. گرچه جناب اصفهانی بر تفسیر خود برهان عقلی اقامه کرده‌اند، و لکن تصریح آخوند از معنای نفس الامر نشان می‌دهد که کلام آخوند را باید بر همان ظاهر خود حمل کرد. یکی دیگر از مسالکی که در حقیقت انشاء مطرح است نظریهٔ محقق حائری است. ایشان معتقد است انشاء برای حکایت از حقائق موجود در نفس وضع شده است.

مسلک محقق خوئی در حقیقت انشاء

مبنای دیگر در باب حقیقت انشاء از آقای خوئی است. ایشان می‌فرماید:

«فالصحيح هو ان الجملة الإنشائية موضوعة لإبراز أمر نفساني غير قصد الحكاية و لم توضع لإيجاد المعنى في الخارج. و الوجه في ذلك هو انهم لو أرادوا بالإيجاد الإيجاد التكويني كإيجاد الجوهر و العرض فبطلانه من الضروريات التي لا تقبل النزاع، بداهة ان الموجودات الخارجية بشتى أشكالها و أنواعها، ليست مما توجد بالإنشاء، كيف و الألفاظ ليست واقعة في سلسلة عللها و أسبابها كي توجد بها.

و ان أرادوا به الإيجاد الاعتباري كإيجاد الوجوب و الحرمة أو الملكية و الزوجية و غير ذلك، فيرده انه يكفي في ذلك نفس الاعتبار النفسانيّ من دون حاجة إلى اللفظ و التكلم به، ضرورة ان اللفظ في الجملة الإنشائية لا يكون علة لإيجاد الأمر الاعتباري، و لا واقعاً في سلسلة علته، فانه يتحقق بالاعتبار النفسانيّ، سواء كان هناك لفظ يتلفظ به أم لم يكن؟ نعم اللفظ مبرز له في الخارج لا انه موجد له، فوجوده بيد المعتبر وضعاً و رفعاً فله ان يعتبر الوجوب على ذمة أحد و له ان لا يعتبر و له ان يعبر ملكية مال لشخص و له ان لا يعتبر ذلك و هكذا.»[1]

ایشان معتقد است انشاء، ابراز یک امر نفسانی است. اینکه مشهور گفته‌اند انشاء عبارت از ایجاد معنا است، اگرمراد آنها ایجاد در عالم خارج است که حرف باطلی است، به همان بیانی که قبلاً هم از آقای خوئی و محقق اصفهانی توضیح دادیم. هرچه که بخواهد در عالم تکوین موجود شود به علل تکوینیِ خودش محتاج است و لفظ در سلسلهٔ علل تکوینی اشیاء نیست. با لفظ چیزی ایجاد نمی‌شود.

گاهی اوقات با لفظ ممکن است معجزه‌ای تحقق پیدا کند و یا در علم حروف گفته می‌شود که هر حرفی اثری در عالم تکوین

دارد. یا ممکن است این سوال پیش بیاید که اوراد و اذکاری برای محفوظ ماندن از شرور و گرفتاری‌ها و کید دشمنان وجود دارد. و لکن باید بدانیم که این بدان معنا نیست که خود این الفاظ تاثیر تکوینی دارند، بلکه این الفاظ مقتضی هستند برای اینکه اراده حق تعالی به یک امری تعلق بگیرد. بنابراین، الفاظ علت تکوینی نیستند و تنها مقتضی می‌باشند. برای رزق علل تکوینی مسلّمی وجود دارد و الفاظ و اذکار و اوراد در سلسلهٔ علل تحقق رزق در عالم خارج نیستند. این الفاظ معدّاتی هستند که آن علل تکوینی محقق شوند. اما در مورد اسم اعظم باید دانست که این اسم از سنخ لفظ نیست. اسم اعظم بنا بر تحقیقی که بزرگان کرده‌اند حقیقتی دارد و تأثیرش معلول آن می‌باشد، نه از ناحیهٔ الفاظ یا معانی مفهوم از آن‌ها.[2] حتی اگر آن را از مقولهٔ لفظ بدانیم، باز این لفظ برای این است که انسان خودش را به آن حقیقت متلبس کند، اما خود لفظ نمی‌تواند علت برای امر خارجی باشد. لذا امیرالمومنین در تفسیر آیهٔ 82 سورهٔ یس می‌فرماید:

«يَقُولُ لِمَا أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لاَ بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَ لاَ نِدَاءٍ يُسْمَعُ وَ إِنَّمَا كَلاَمُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَّلَهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِناً».[3]

بنابراین، از نظر آقای خوئی الفاظ نمی‌توانند در سلسلهٔ علل تکوینی قرار بگیرند و این مؤید به برهان است؛ چرا که باید میان علت و معلول سنخیتی باشد، و حال آنکه لفظ با وجود خارجی هیچ سنخیتی ندارد. اما اگر مراد مشهور از ایجادیت لفظ برای معنا، ایجاد اعتباری است، جواب این است که اعتبار متوقف بر معتبِر است و علتِ خودش را دارد و لفظ نمی‌تواند علت اعتبار باشد.

در انشاء، متکلم اراده‌ای دارد و در نفس خود اعتباری کرده است و می‌خواهد آن را بر ذمهٔ مکلف قرار دهد، مثل اینکه اعتبار وجوب و حرمت را می‌خواهد بر ذمهٔ مکلف قرار دهد. انشاء عبارت است از ابراز این امر اعتباری، یعنی ابتدا متکلم در نفس خود عمل اعتبار را انجام می‌دهد و سپس آن رابه وسیلهٔ صیغهٔ «إفعل» ابراز می‌کند. از این جهت لفظ، موجِد نیست، بلکه مبرِز است. بنابراین، مشهور و مرحوم آخوند انشاء را ایجادی می‌دانند و محقق اصفهانی فرمود معنا عین وجود لفظ است و آقای خوئی انشاء را از مقولهٔ ابراز دانسته است. ایشان در ادامه می‌فرماید:

«و اما الاعتبارات الشرعية أو العقلائية فهي و ان كانت مترتبة على الجمل الإنشائية، إلا ان ذلك الترتب انما هو فيما إذا قصد المنشئ معاني هذه الجمل بها لا مطلقاً، و المفروض في المقام ان الكلام في تحقيق معانيها، و فيما يترتب عليه تلك الاعتبارات.

و بتعبير آخر ان الجمل الإنشائية و ان كانت مما يتوقف عليها فعلية تلك الاعتبارات و تحققها خارجاً، و لكن لا بما انها ألفاظ مخصوصة، بل من جهة انها استعملت في معانيها. على ان في كل مورد من موارد الإنشاء ليس فيه اعتبار من العقلاء أو من الشرع، فان في موارد إنشاء التمني و الترجي و الاستفهام و نحوها ليس أي اعتبار من الاعتبارات لا من الشارع و لا من العقلاء، حتى يتوصل بها إلى ترتبه في الخارج.»[4]

یعنی اعتبارات شرعی و عقلائی متفرع بر اعتبار شخصی است، به این صورت که ابتدا بایع ملکیت مال را برای مشتری اعتبار می‌کند و با لفظ «بعتُ» این اعتبار را ابراز می‌کند، بعد از اینکه اعتبار شخصی محقق شد، این اعتبار موضوع قرار می‌گیرد برای اینکه شارع یا عقلا اعتبار کنند. نکته‌ای که در کلمات آقای خوئی وجود دارد این است که اعتبار شارع و یا عقلاء بعد از آن است که انشاء با معنایش تحقق پیدا کرده است، یعنی بعد از اینکه بایع انشاء کرد، عقلاء یا اعتبار می‌کنند و یا خیر. بنابراین ابتدا باید معنایی محقق شده باشد و آن معنا با انشاء ابراز شود تا موضوع برای اعتبار شارع یا عقلاء قرار گیرد.

نکتهٔ دیگر دربارهٔ مواردی است که عقلاء اعتباری ندارند. آقای خوئی اینها را مؤید بر مبنای خود در حقیقت انشاء می‌دانند. یک قسم از انشائیات موردی است که متکلم وقوع فعل در عالم خارج را طلب می‌کند، مثل صیغهٔ امر. اما قسم دیگر از انشائیات برای تمنی، ترجی، استفهام و امثال آن است که دیگر اعتبار عقلائی در این موارد وجود ندارد. در معاملات که از الفاظ «بعتُ» و

«إشتريتُ» استفاده می‌شود اعتبار عقلائی وجود دارد، ولی در موارد تمنی و ترجی و مانند آن اعتبار عقلائی یا شرعی نیست. اگر حقیقت انشاء را با اعتبار عقلاء و شرع گره بزنیم، باید ملتزم شویم که در این موارد اصلا انشائی نیست؛ چرا که اعتبار عقلائی وجود ندارد، درحالیکه مسلم است که این موارد از مصادیق انشاء هستند. پس در تمام اقسام انشاء باید بگوییم انشاء عبارت است از ابراز صفت نفسانی، که در بعضی موارد آن صفت نفسانی، طلب است و در بعضی موارد، تمنی، ترجی، استفهام و امثال آن. چنین تعریفی از انشاء شامل همهٔ اقسام آن خواهد شد.

نسبت نظریهٔ محقق حائری و محقق خوئی

قبل از اینکه کلام آقای خوئی را دنبال کنیم، سوالی را در اینجا مطرح می‌کنیم. قبلاً به یکی از مسلک‌هایی که اشاره کردیم و –محقق اصفهانی نیز درصدد نقد آن برآمد، نظریهٔ محقق حائری بود. ایشان معتقدند حقیقت انشاء این است که الفاظ حکایت می کنند از حقائقی که در نفس وجود دارند. سوال این است که نسبت کلام آقای خوئی و محقق حائری چیست. محقق حائری در تعریف انشاء از واژهٔ حکایت استفاده می‌کند و محقق خوئی از واژهٔ ابراز. البته تفاوت‌های دیگری نیز در تعابیر آنها وجود دارد که نیاز به بررسی بیشتر دارد، مثل اینکه محقق حائری می‌فرماید گاهی مصلحت در متعلق اراده است و گاهی در ایجاد صفت در نفس. در موارد تمنی و ترجی، مصلحت در ایجاد این صفات در نفس است و نه در متعلق اراده. آقای خوئی در موارد تمنی و ترجی معتقد است آنها فرقی با انشاء طلبی ندارند و همگی ابراز صفات نفسانی هستند. بنابراین در این موارد تعابیری از این دو فقیه مشاهده می‌شود که باید در مورد آن بررسی بیشتری صورت گیرد.

نسبت مسلک‌ها در حقیقت وضع و حقیقت انشاء

آقای خوئی در ادامه می‌فرمایند:

«إذا عرفت ذلك فنقول: قد ظهر مما قدمناه ان الجملة الإنشائية ـ بناء على ما بيناه من ان الوضع عبارة عن التعهد و الالتزام النفسانيّ ـ موضوعة لإبراز أمر نفساني خاص، فكل متكلم متعهد بأنه متى ما قصد إبراز ذلك يتكلم بالجملة الإنشائية ـ مثلا ـ إذا قصد إبراز اعتبار الملكية يتكلم بصيغة بعت أو ملكت، و إذا قصد إبراز اعتبار الزوجية يبرزه بقوله زوجت أو أنكحت، و إذا قصد إبراز اعتبار كون المادة على عهدة المخاطب يتكلم بصيغة افعل و نحوها و هكذا»[5]

مبنای آقای خوئی در حقیقت وضع همان مسلک تعهد است که در اصل، این مبنا متعلق به ملا علی نهاوندی است. محقق خوئی بنا بر مبنای تعهد می‌فرماید انشاء وضع شده است برای ابراز امر نفسانی خاص، یعنی هر وقت متکلم بخواهد اعتبار فعلی بر ذمهٔ مخاطب را ابراز کند از صیغهٔ امر استفاده می‌کند و هر وقت بخواهد آن تمنیات نفسانی خود را ابراز کند، صیغهٔ لیت و لعلّ را استعمال می‌کند. بنابراین آقای خوئی معتقد است مختار ایشان در حقیقت انشاء با مسلک تعهد که ایشان در حقیقت وضع اختیار کرده‌اند سازگار است. برخلاف محقق اصفهانی که آقای خوئی در اشکال بر ایشان فرمودند مبنای ایشان در حقیقت انشاء با مسلک ایشان در حقیقت وضع سازگاری ندارد. محقق اصفهانی در حقیقت انشاء قائل به تنزیل شده‌اند، درحالیکه از نظر آقای خوئی، این مبنا بنا بر مسلک هوهویّت در حقیقت وضع تمام است و حال آنکه محقق اصفهانی آن مبنا را قبول ندارد و حقیقت وضع را جعل اللفظ على المعنا می‌داند. محقق خوئی می‌فرماید:

«و دعوى ـ أن مرادهم بذلك: الإيجاد التنزيلي، ببيان ان وجود اللفظ في الخارج وجود للمعنى فيه تنزيلاً، و من هنا يسري إليه قبح المعنى و حسنه، و على هذا صح ان يفسروا الإنشاء بإيجاد المعنى ـ خاطئة جداً، و ذلك لأن تمامية هذه الدعوى ترتكز على نظرية من يرى كون الوضع عبارة عن الهوهويّة، و جعل وجود اللفظ وجوداً تنزيلياً للمعنى، و لكن قد ذكرنا في محله ان هذه النظرية باطلة، و قلنا هناك ان حقيقة الوضع عبارة عن التعهد و الالتزام النفسانيّ، و عليه فلا اتحاد بينهما لا حقيقة و واقعاً و لا عناية و مجازاً، ليكون وجود اللفظ وجوداً تنزيلياً له، و اما مسألة سراية القبح و الحسن فهي لا ترتكز على النظرية المزبورة، بل هي من ناحية كون اللفظ كاشفاً عنه و دالاً عليه، و من الطبيعي أنه يكفي لذلك وجود العلاقة الكاشفية بينهما، و لا فرق في وجود هذه العلاقة بين نظرية دون أخرى في مسألة الوضع.»[6]

وَ صَلَّى الله عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

منابع

- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. محمد اسحاق فیاض. 5 ج. قم: دارالهادی، 1417.
- طباطبایی، سید محمد حسین. المیزان في تفسیر القرآن. 20 ج. بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1352.
- مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار. 111 ج. بیروت: دار إحیاء التراث العربي، 1403.

[1]ـ ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 1، 88.

[2]ـ برای مطالعه بیشتر ر.ک: سید محمد حسین طباطبایی، المیزان في تفسیر القرآن (بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1352)، ج 8، 355-356.

[3]ـ ترجمه: میفرماید باش پس هست می‌شود نه بوسیله آوازی که (گوشها) فرو رود و نه بسبب فریادیست که شنیده شود. و جز این نیست که کلام خداوند فعلی است از او که آن را پدید آورده و مانند آن پیش از آن موجود نبوده است. (محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار (بیروت: دار إحیاء التراث العربي، 1403)، ج 4، 254.)

[4]ـ خویی، محاضرات فی أصول الفقه، ج 1، 88-89.

[5]ـ همان، 89.

[6]ـ همان، ج2، 22-23.